

منابع عربی و فارسی چهل حکایت از حکایات صوفیه
مطالعه مورد پژوهانه (کتاب روضه خلد)

وحید سبزیان پور¹

سارا حسنی²

چکیده

در کتاب روضه خلد مجد خوافی داستان‌های بسیاری مربوط به تصوف و زهد وجود دارد. از هجده باب این کتاب، یک باب کاملاً به اهل تصوف، و دو باب به زهد و بی‌وفایی دنیا اختصاص دارد. شایان ذکر است که داستان‌های پراکنده و معدود دیگری نیز با موضوع زهد و تصوف در سایر باب‌های این کتاب وجود دارد. مجد خوافی به منبع هیچ یک از این داستان‌ها اشاره نکرده است. ما توانسته‌ایم منبع سی و یک حکایت صوفیانه را از منابع عربی و فارسی قبل و بعد از مجد خوافی را در این مقاله استخراج کنیم.

کلید واژه‌ها: روضه خلد، مجد خوافی، تصوف، حکایات صوفیانه، مأخذ شناسی

1- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه wsabzianpoor@yahoo.com

2 - دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات عرب دانشگاه رازی کرمانشاه

تاریخ پذیرش

92/4/22

تاریخ دریافت

91/8/3

مقدمه

مجد خوافی از نویسندگان و شاعرانی است که مورخان و تذکره‌پردازان، کمتر بدان پرداخته و اطلاعات ناچیزی از او به دست داده‌اند. زمان تولد وی به درستی روشن نیست. «محمود فرخ» در مقدمه روضه خلد با بهره‌گیری از متن روضه، تولد وی را بین سال‌های 675 تا 680 هجری دانسته است. (وفایی، 1389: دو) همچنین از مقدمه مذکور چنین برمی‌آید که مجد خوافی پنجاه سال از عمرش را به مطالعه و آموختن پرداخته است. کتاب تاریخ و رجال شرق خراسان، وی را چنین معرفی می‌کند: «مولانا مجد خوافی از علما و عرفای قرن هشتم هجری است که کتاب روضه خلد را، در معارضه با گلستان سعدی نوشته و نیز کنزالحکمه از مصنفات اوست. ایشان دارای اشعاری بلیغ و طبعی لطیف و سخنانی شیرین است و از فضایی عصر خود برتر و ممتاز بوده است. وی جواهر اللغه علامه را به نظم درآورده» (زنگنه قاسم آبادی، 1370: 544)

مجد خوافی پیرو اهل تسنن بوده است. (وفایی، 1389: شش) وی مقدمات دانش را نزد فصیح الدین خوافی می‌خواند و پس از آن در کسب معلومات آهنگ سفر می‌کند (همان: سه). وی سفرهای بسیاری داشته است که ظاهراً در مجموع بیست سال طول کشیده است. (همان: پنج) او در این سفرها به موعظه‌گری و طبابت پرداخته و علاقه‌مندان فراوانی نیز پیدا کرده است. (همان) مجد خوافی و بعد از پایان سفر بیست ساله با تمام اندوخته‌ها و یافته‌ها به خواف بازمی‌گردد؛ او سبب نگارش کتاب را اینگونه بیان کرده است: «ناگاه دوستی درآمد و عنانم بگرفت و از سر اخلاص نصیحت گفت که هر حرکتی را جهتی است و هر جهتی را منتهایی که بعد بی‌نهایت موجود نیست و حرکت بی‌غایت محمود نه.» همین دوست به او سفارش می‌کند که: «بنشین چندان که عجایب اسرار دیده‌ای و غرایب اسمار که شنیده‌ای منظوم و منثور، به فکر بگر ترتیب دهی و به شعار اشعار رونق و تقریب. جز گفته خود نگویی و به شعر دیگران استعانت نجویی ... حاصل، کتابی تصنیف کن مشحون به ظرایف حکایات و لطایف روایات و بدایع اشعار و روایع اسمار و تشبیهات موافق و تمثیلات مطابق¹ (همان: دوازده)

مجد خوانی همچون بسیاری از فرزندان دانشور در آغاز، «شاعری را کار بی‌حاصلان و افسانه گفتن را شیوه جاهلان» تصور می‌کرده و عزم کناره‌گیری از خلق و گوشه‌نشینی

داشته است؛ اما، گفتگوی مجدخوافی و دوست مشوقش، منجر به تسلیم وی می‌شود (همان: سیزده) او در اوّل خرداد 733 هجری قمری کتاب را تمام می‌کند. (همان)

کتاب روضه خلد دارای هجده باب، چهارصد و بیست حکایت و دو هزار و یکصد و چهل بیت است. هر یک از باب‌های هجده‌گانه با حدیثی از پیامبر اسلام (ص) آغاز می‌شود و سپس نویسنده، ابیاتی متناسب با موضوع از سروده‌های خود می‌آورد. آنگاه به شرح حکایاتی متناسب با عنوان باب می‌پردازد. آیات، احادیث، اخبار و ضرب‌المثل‌های عربی که زینت‌بخش کلام شده‌اند، نشانه اشرف او بر زبان عربی و علوم قرآنی است.

روضه خلد بیانگر آن است که مجد بر مبانی طریقت، وقوفی کامل دارد؛ به کارگیری اصلاحات عرفانی نشان می‌دهد که او در وادی معرفت، سیاحتی داشته و به چله‌نشینی نیز پرداخته است: «شبی که هفتم خلوت بود، در واقعه چنان دیدم که...» (وفایی، 1389: هشت) مجد خوافی از شیوخ زمانش بوده و لباس تصوف به تن کرده است و در حلقه درویشان درآمده و مسافرت‌هایی با جماعت درویشان داشته است. او نیز بسیاری از ادبای عصر خود به صوفی نمایان تاخته است. (همان)

هدف مجد خوافی از آوردن حکایات و داستان‌پردازی، تعلیم است. او گاهی به منظور تسهیل مسائل پیچیده، ارائه نمونه و توضیح، عبرت‌گیری، تفرج خاطر و انتقاد، از حکایت استفاده می‌کند.

پیشینه تحقیق

حکایات صوفیه بخش مهمی از ادبیات عرفانی را تشکیل می‌دهد. این حکایات با اهداف گوناگونی در کتب صوفیه به کار گرفته می‌شوند که عمده‌ترین آنها ترغیب و تعلیم صوفیه در سیر و سلوک است.

هنگام مطالعه ادبیات عرفانی، با حکایات فراوانی روبه‌رو می‌شویم که درباره آداب و روش زندگی و کرامات بزرگان عرفان و تصوف است. برای شناخت عمیق عرفان و تصوف بزرگان آنها، توجه به این حکایات الزامی است. زیرا درباره زندگی و روش سلوک و جهان بینی بسیاری از عرفا جز این حکایات، منبع دیگری در اختیار نداریم. این حکایات‌ها اهداف و کارکردهای بسیاری دارند. گاهی برای اثبات مقوله‌ای استناد به حکایتی از زندگی جنید و بایزید اقناع‌کننده‌تر است از بحث‌های منطقی و فلسفی مفصل و دشوار.

بنابراین، بیشتر صوفیه و به ویژه بزرگان آنان، ارزش بسیاری برای این حکایات قائل بودند و از آنها به عنوان الگو و سیره عملی بزرگان خود استفاده می‌کردند تا به مریدان، روش درست سلوک را بیاموزند.

از دیگر سو حکایات صوفیه ادامه سیره‌نویسی است. نوشتن تاریخ و آداب و اخلاق زندگی پیامبر از قرن دوم هجری شروع شد. در دوره عباسی، «ابوبکر بن محمد بسار مدنی» (متوفی: 151) کتاب *المغازی و السیر* را نوشت و پس از او «ابو محمد عبدالملک بن هشام» (متوفی: 218) با استفاده از کتاب *المغازی* و اسناد دیگر، *سیره‌النبی* را نوشت. این کتاب موثق‌ترین و قدیم‌ترین اثر کاملی است که از سیره پیامبر در دسترس است (خزائی، 1352: 61).

بعد از قرن سوم هجری، سیره‌نویسی گسترش یافت و هر یک از مذاهب به نوشتن شرح حال بزرگان مذهب خود پرداختند و صوفیه نیز در این امر از سایر نحله‌های مذهبی و فکری پیروی کردند. اولین اثر جامعی که احوال زهاد و صوفیه را به طور مفصل در خود جمع کرد، کتاب *حلیه‌الاولیای ابونعیم اصفهانی* «بود.

در زبان فارسی، حکایات صوفیه از همان متون آغازین تصوف مانند شرح‌تعرف و کشف-المحجوب در قرن پنجم حضور گسترده دارند که بیشتر آنها برگرفته از متون عربی تصوف است. در ادبیات منظوم صوفیانه فارسی، اولین حکایات صوفیه در حدیقه «سنایی» است (زرین کوب، 1387: 44) و آن‌گاه «عطار» آنها را در قرن هفتم از نظر کیفیت و کمیت گسترش فراوان می‌دهد. کتاب دیگری که همزمان با عصر کشف‌المحجوب تألیف شده، *طبقات‌الصوفیه* [خواجه] «عبدالله بن محمد الانصاری الهروی» (متوفی: 481) است که بر جای نمانده است، لکن روایت تازه و تجدید شده آن را در *نفحات الانس «جامی»* (متوفی: 898) باز می‌یابیم. (نیکلسون، 1379: 13)

همان طور که در ابتدا اشاره شد مجد خوافی پنجاه سال از عمرش را به مطالعه و آموختن پرداخته، و پیوسته کار او وعظ و تذکر بوده است، بنابراین به نظر می‌آید که وعظ‌گویی وی منجر به اطناش در بیان برخی از حکایات شده است. نمونه‌ای از این اطناش در سخن مجد خوافی و ایجاز برخی از حکایات منابع عربی را می‌توان در حکایات شماره (1-1) و (2-4) دید.

مجد خوافی به منبع هیچ یک از حکایات خود اشاره نکرده است، ولی مطابقت و شباهتی که بین برخی از حکایات یافته شده، با حکایت‌های موجود در روضه خلد دیده می‌شود، ما را به این گمان می‌رساند که او بیشتر حکایات‌ها را رونویسی کرده است. به نظر می‌رسد که یکی از منابع مجد در داستان‌های مربوط به اهل تصوف رساله قشیریه است، چرا که در میان سیزده حکایت مربوط به اهل تصوف یازده حکایت از رساله قشیریه است. لازم به یادآوری است که در این مقاله، منابع یافت شده برای حکایت، براساس ترتیب تاریخی تنظیم شده است. کوشیده‌ایم اغلب حکایات مجد خوافی را به شکل کامل نقل کنیم اما در برخی موارد برای اختصار، قسمتی از حکایت را که به فهم آن لطمه نمی‌زند حذف کرده‌ایم. در نقل شواهد ابتدا حکایات عربی و سپس فارسی را نقل کرده، به ذکر منبع و ابتدای هر حکایت اکتفا کرده‌ایم.

در این مطالعه تطبیقی، حکایت‌های موجود در کتاب مجدخوافی را با موضوع زهد و تصوف، در قالب سه بخش 1. بی‌وفایی دنیا، 2. کرامات اهل تصوف، 3. ریاضت و احوال فقر، تقسیم بندی کرده‌ایم.

1. بی‌وفایی دنیا

1-1. حکایت

«در اخبار آمده است که جبرئیل امین از عزرائیل - علیهماالسلام - پرسند که ای برادر! چندین ارواح خلاق که قبض کرده‌ای، تو را بر هیچ کس رحم نیامد؟ گفت: بر دو کس ترحم کردم، یکی طفل بود یک ساعته در بیابانی از مادر یتیم ماند.

بر حسرت این چنین یتیمی ناهید بر آسمان بگرید

بر درد دلش سزد که گردون جامه بدرد، جهان بگرید

دیگر، بر پادشاهی که جهان تحت تصرف داشت...» (خوافی، 1389: 128-129)

در کتاب «غرائب القرآن و رغائب الفرقان»، پیامبراکرم (ص) به جای جبرئیل آمده است:

ویروی أن النبی (ص)... جزیناه بالخیبة والحرمین. (قمی نیسابوری، 1416: 496/6)

و در منابع فارسی نیز در کتاب‌های منتخب رونق المجالس و بستان العارفین و گزیده در اخلاق و تصوف، پیامبراکرم (ص) به جای جبرئیل آمده است.

جبرئیل در شبی ... (منتخب رونق المجالس و بستان العارفین، 1354: 87) و (خانقاهی، 1347: 117)

1-2. حکایت

آورده‌اند که هارن الرشید روزی قدحی آب بر دست داشت که بیاشامد. ابن سَمَک گفت: پیش از حظ نفس - اگر اجازت باشد - کلمه ای بگویم. خلیفه همچنان قدح بر دست، گفت: بگوی. گفت: اگر در این حال در بیابانی باشی و این قدح آب را به یک نیمه پادشاهی تو بفروشند، چه کنی؟ گفت: به ضرورت بخرم. (خوافی، 1389: 130)

این حکایت در کتاب‌های متعددی بیان شده است: وَقِيلَ: دَخَلَ ابْنُ السَّمَاكِ عَلَي الرَّشِيدِ... فَبَكَى الرَّشِيدُ. (طبری، 1387: 357/8)، (آبی، 1424: 68/7)، (ابن اثیر، 1417: 394/5)، (ابشیهی، 1419: 514) و (عاملی، 1418: 133/2)²

در «تذکره الاولیاء» و «مصیبت‌نامه» به جای «ابن سماک» «شقیق» آمده است: نقل است که چون شقیق ... (عطارنیشابوری، 1379: 280) و (عطارنیشابوری، 1356: 110-111)

1-3. حکایت

«روزی بهلول نشسته بود و دو کله در پیش نهاده، هارون به وی رسید و پرسید که این چه کله هاست؟ گفت: کله پدر من و پدر توست، میان ایشان فرقی می‌جویم!» (خوافی، 1389: 135)

در منابع عربی مختلف مضمون این حکایت به «اسکندر» منسوب شده است و از «بهلول» نامی برده نشده است: مَرَّ الْأِسْكَندَرُ بِمَدِينَةٍ ... أَحْفَظُوهَا. (مبرد، بی تا: 259) (خلدی، 1409: 34) (معافی، 1426: 690) (آبی، 1424: 64/7) (راغب اصفهانی، 1420: 618/1) (طرطوشی، 1289: 18) (زمخشری، 1412: 141/5) (اسامه بن منقذ، 1407: 465) (ابن عساکر، 1415: 355/17) (ابن خراط، 1406: 194)، (ابن منظور، 1402: 227/8) (منبجی، 1426: 193-194) (برقوقی، بی تا: 293/1)

1-4. حکایت

«دو کس در قطعه‌ای زمین نزاع می‌کردند. هر یک می‌گفت: از آن من است. پیش عیسی - علیه السلام - رفتند. گفت: زمین چیزی دیگر می‌گوید. گفتند: چه می‌گوید؟ گفت: می‌گوید: هر دو از آن منند...» (خوافی، 1389: 135)

منابع عربی و فارسی چهل حکایت از حکایات صوفیه 139

این حکایت در کتاب‌های *سراج الملوک و المستطرف فی کل فن مستطرف* آمده است: *خَرَجَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمًا... لَيْسَ لَكَ أَرْضٌ وَلَا مَالٌ! (طرطوشی، 1289: 13) (ابشیهی، 1419: 515)*

5-1. حکایت

«هارون چون به طوس رسید، در آن روز که وفات می‌کرد بر بالایی رفت و مردم را بنشانند به ترتیب و روی بدیشان کرد و گفت: «هر فرازی را نشیبی و امنی را نهیبی در عقب است.» (خوافی، 1389: 136)

در کتاب *العودة نحو الساعة* این حکایت آمده است: *وَلَمَّا حَضَرَتْ هَارُونَ الرَّشِيدَ مُنِيْتُهُ... (محامی، 1996: 9/1)*

این حکایت با اندکی اختلاف به مامون نسبت داده شده است: (توحیدی، 1408: 95/8)، (آبی، 1424: 75/3)، (ابن حمدون، 1417: 218/1)، (زمخسری، 1412: 135/5)، (نویری، 1423: 270/22)، (ابشیهی، 1419: 501) و (عاملی، 1418: 177/2)

6-1. حکایت

«جهودی با عیسی-علیه السلام- همراه شد ... ناگاه چهار دزد رسیدند و آن زر بدید، جهود را بکشتند و بنشستند که زر قسمت کنند، گفتند: اوّل به طلب طعام فرستیم که گرسنه‌ایم. یکی را فرستادند و اتفاق کردند که چون باز آید، او را بکشیم و زر را متساوی تقسیم کنیم. آن شخص نیز اندیشه کرد که زهر در طعام کند تا ایشان هلاک شوند و خود تنها زر بردارد.» (خوافی، 1389: 136-138)

این حکایت با کمی اختلاف، در منابع مختلفی آمده است: *رُويَ أَنَّ يَهُودِيَا صَحِبَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْطَاهُ ثَلَاثَةً... (خوارزمی، 1418: 259-260)، (ابن عساکر، 1415: 397/47) و (نویری، 1423: 233-236)*

«وقتی عیسی صلوات الله علیه به سفری همی شد، با جهودی ...» (منتخب رونق المجالس و بستان العارفین، 1354: 59-61)، (عوفی، بی‌تا: 153-154) و (وراوینی، 1376: 135-133)

داستان بالا در *دقایق الحقایق* به نظم آمده است:

در سفر بودند، سه یار قدیم و اتحادی در میانشان بس عظیم

در سیاحت مدتی رفته به سر ... (رومی، 1354: 139-141)

7-1. حکایت

«نوح پیغمبر را-علیه السلام- هزار و دویست سال عمر بود و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد قوم خود را. چون وفات وی نزدیک رسید، پرسیدند که دنیا را چون دیدی؟ گفت: «بر مثال رباطی دو در!»

هست دنیا چون رباطی با دو در چون درآیی زین گذر کن زان دگر»
(خوافی، 1389: 138)

این حکایت در منابع عربی متعددی ذکر شده است: «قیل لنوح علیه السلام... وخرجت من الآخر.» (راغب اصفهانی، 1420: 394/2)، (زمخشری، 1412: 35/3)، (نویری، 1423: 50/15)، (ابشیهی، 1419: 280)، (اماسی، 1423: 145) و (برقوی، 1420: 248/1) در کتاب اخلاق محتشمی این حکایت را به زبان عربی نقل کرده است: (طوسی، 1339: 145)

8-1. حکایت

«آورده‌اند که یکی از ملوک روزگار و سلاطین نامدار، با سپاهی بسیار به سوی شکار می‌رفت و مبارزان فیل تن و مردان صف شکن بر میمنه و میسره عرض داده و خود چون شیر جنگی در میانه ایستاده، می‌گفت: که را مجال آن است که در معرض من آید یا خیال آن که خود را به من نماید؟» (خوافی، 1389: 140-141)

این حکایت با کمی اختلاف در کتاب التبر المسبوك فی نصیحة الملوك بیان شده است: «رُویَ أَنَّهُ كَانَ مَلِكًا عَظِيمًا ... ظَهَرَ الْفَرَسَ فَخَرَّ مِيتًا.» (غزالی، 1409: 13)

9-1. حکایت

«آورده‌اند که چون اسکندر به مشرق رسید، طایفه‌ای را دید که غذای ایشان گیاه صحرا بود و جامه ایشان به قدر عورت پوشی و مسکن ایشان در زیر زمین... اسکندر، ملک ایشان را گفت: این سختی معیشت چرا تحمل می‌کنید؟ ملک گفت: از آن که در طلب زیادت از این، احتمال مشقت بیش از این است.» (خوافی، 1389: 141-142)

این حکایت با تفصیل بیشتری در منابع عربی آمده است: أن ذَا الْقَرْنَيْنِ أَتَى عَلِيًّا ... فَأَنْصَرَفَ عَنْهُ ذُو الْقَرْنَيْنِ. (معافی، 1426: 651-652) (غزالی، 1409: 41) (غزالی، بی‌تا:

منابع عربی و فارسی چهل حکایت از حکایات صوفیه 141

(274-273/3) (ابن عساکر، 1415: 17-353-354) (ابن جوزی، 1412: 299-298/1)
(معبری، بی تا: 16-17)

2. کرامات اولیاء الله

2-1. حکایت

جنید- رحمه الله علیه- گفت که در مسجد شونیزیته طایفه‌ای از این معنی سخن می‌گفتند یکی گفت: کس دانم که اگر بدین ستون اشارت کند، زر گردد. در حال ستون زر گشت، گفت: به حال خود رو. سنگ شد!

«قومی ملوک طبعان در زی مسکنت
دست از حطام دنیا چون سیم شسته‌اند
گویی کز احترام سلاطین کشورند
نه چون من و تو روز و شب اندر پی زرنند
وز خاک راه داشته از بس که فارغند
وز خاک زر کنند که بس کیمیاگرند³»

(خوافی، 1389: 143-144)

در کتاب *الرساله القشیریة* این حکایت بیان شده است: «وَقَالَ الْجَنیدُ: جئت مَسْجِدَ الشونیزیة ...» (قشیری، بی تا: 542/2)

و در منابع فارسی در کتاب *پندپیران* نیز این حکایت دیده می‌شود: جنید گفت به مسجد شونیزیته آمد، ... (پند پیران، 1357: 70-71)⁴

2-2. حکایت

«ابراهیم ادهم گفت: شبانی را دیدم در بیابانی، از وی آبی سرد طلبیدم. عصا بر زمین زد، چشمه آب روان شد! تعجب کردم...» (خوافی، 1389: 145)

منابع عربی زیر تنها به بخش دوم این حکایت (روان شدن کوه) اشاره کرده‌اند:
«قِيلَ لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ أَدْهَمَ: مَا يَبْلُغُ مِنْ كَرَامَةِ الْمُؤْمِنِ...» (ذهبی، 1427: 73/7)، (ابن جوزی، 1425: 104) و (خادمی، 1348: 205/1)

این حکایت با کمی اختلاف به فضیل به عیاض و ابراهیم ادهم نیز نسبت داده شده است: (قشیری، بی تا: 54/2)، (ابشپهی، 1419: 489)

«ابراهیم ادهم روایت کند که بر راعی گذشتم و از وی آب خواستم. گفت: شیر دارم و آب، کدام خواهی، من گفتم آب خواهم. و عصا بر سنگ زد و آبی خوش و پاکیزه از آن

سنگ بیرون آمد...» (هجویری، 1336: 298)، (منتخب رونق المجالس و بستان العارفین، 1354: 218)، (عطارنیشابوری، 1379: 218)

2-3. حکایت

«بکر بن عبدالله گفت: با ذوالنون در بادیه بودم. زمستان بود و هوا چون نفس منکران فسرده و دل زمین چون جان بی‌خبران مرده؛ پنداشتی که آسمان به غربال سحاب، قراضه کافور می‌بیخت و خورشید، از کدورت هوا در حجاب شب دیجور می‌گریخت.» (خوافی، 1389: 145)

«در الرسالة القشیریه این حکایت بیان شده است: وَقَالَ بَكْرُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ كُنَّا مَعَ ذِي النُّونِ ... فَنَثَرَتْ عَلَيْنَا شُوكَا.» (قشیری، بی‌تا: 541/2)

2-4. حکایت

«یکی از بزرگان گفت: در بادیه می‌رفتم. پیزرنی را دیدم که از پیری، قامت وی شکل خاتم گرفته بود و انگشت‌های وی از ضعیفی، خم؛ حقه دهان وی، بی‌در دندان شده و قامت وی چون خیزران.» (خوافی، 1389: 145-147)

در کتاب جامع التمثیل این حکایت ذکر شده است: «و هم او روایت کرد که ...» (حبله‌رودی، 1390: 242-243)

2-5. حکایت

«سعید یحیی گفت: به نزدیک عبدالواحد زید بودم. او را دیدم ضعیف و نزار؛ او را گفتم: اگر کفافی طلبی، چه باشد؟ پاره‌ای سنگ بر گرفت و در پیش من انداخت. چون برگرفتم، زر شده بود!» (خوافی، 1389: 146)

این حکایت در منابع عربی بیان شده است: «حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ يَحْيَى ...» (قشیری، بی‌تا: 548/2) و (ابن عساکر، 1415: 229/37)

2-6. حکایت

«سفیان ثوری با شیبان راعی به حج می‌رفتند. شیری پیش آمد به هیبتی که اگر با ثور فلک خصومت انگیزتی، چون عقرب دم بر پشت نهادی و بگریختی و اگر با آفتاب پنجه آختی، از بیمش منزل اسد برداختی...» (خوافی، 1389: 149)

در منابع متعددی این حکایت ذکر شده است: «وقیل: حَجَّ سَفْيَانُ الثَّوْرِيَّ مَعَ شَيْبَانَ الرَّاعِي...» (قشیری، بی تا: 542/2)، (اصبهانی، بی تا: 1016)، (ابن جوزی، 1425: 107)، (ابن جوزی، 1421: 462/2)، (ابن جوزی، 1412: 219/8)، (دمیری، 1424: 19/2) و (ابن تغری بردی، بی تا: 32/2)

«در حکایت چنین آمده ...» (منتخب رونق المجالس و بستان العارفین، 1354: 330) و (پندپیران، 1357: 91)

2-7. حکایت

«بزرگی گفت: با ابراهیم خواص در بادیه به توکل می‌رفتیم. هرگاه که گرسنه و تشنه بودیمی، سفره نان و کوزه آب حاضر گشتی تا به کعبه.» (خوافی، 1389: 149)

در منابع مختلفی این حکایت بیان شده است: «سمعت حامدا الأسود يَقُول: كنت مَعَ إِبرَاهِيمَ الخواص ... إِنَّهُ لَيْسَ مِمَّا يَتَزَوَّدُ مِنْهُ.» (قشیری، بی تا: 550/2)

«مریدی نقل کرد که: با خواص در بادیه بودم...» (عطارنیشابوری، 1379: 629)

2-8. حکایت

«ابوالحسن نوری در آب رفت و جامه را در پای درخت سرو نهاد و در سایه وی استاد تا غسل کند. دزدی بیامد تا جامه وی ببرد. در حال دست وی چون پای سرو، بی حرکت؛ و پای وی چون دست چنار، بی برکت گشت. دزد بازآمد و توبه کرد. شیخ دعا کرد، صحت یافت.» (خوافی، 1389: 149)

در منابع مختلفی این حکایت ذکر شده است: «دَخَلَ النُّورِيُّ ... يَدَهُ فَعُوفِي.» (خطیب بغدادی، 1417: 340/5)، (قشیری، بی تا: 555/2)، (ابن جوزی، 1421: 530/1) و (ابن الملقن، 1415: 64)

«نقل است که گفت: روزی در آب غسل می‌کردم...» (عطارنیشابوری، 1379: 499)

2-9. حکایت

«ذوالنون مصری گفت: در اول تجارت می‌کردم. در زیر درختی بودم، مرغی نابینا در افتاد و منقار بر زمین زد. دو سگه پدید آمد، یکی آب و یکی دانه؛ سیر بخورد و بر شاخ رفت، توبه کردم و به توکل درآمد و هرگز غم روزی بر دلم نگذشت.» (خوافی، 1389: 151)

در منبع عربی روزی سالم مغربی سبب توبه ذوالنون را از وی سوال می‌کند و ذوالنون نیز در پاسخ وی حکایت ذکر شده را بیان می‌کند: «حضرت مجلس ذی النون یوما وجاءه سالم المغربي، . . . إلی أن قبلنی الله عزَّ وجلَّ.» (ذهبی، 1427: 417/9)، (ذهبی، 1413: 267/18)، (قشیری، بی‌تا: 554/2)، (ابن‌عساکر، 1415: 403/17)، (صفدی، 1420: 18/11)، (یافعی، 1417: 111/2)، (ابن‌کثیر، 1407: 347/10) و (دمیری، 1424: 327/2) «ذوالنون گفت: از این کارها . . .» (عطارنیشابوری، 1379: 189)، (نک: عوفی، 256/2-257) و (نک: حبله رودی، 1390: 240)

2-10. حکایت

«عبدالرحمن صوفی گفت از عمّ خود شنیدم که گفت: در خدمت ابویزید بودم. گفت: «بیا تا به استقبال دوستی رویم. چون به دروازه رسیدیم، ابراهیم بشیر بود.» (خوافی، 1389: 152)

در الرسالة القشیریة این حکایت آمده است: «سمعت عبد الرحمن بن مُحَمَّد الصوفی...» (قشیری، بی‌تا: 553/2)

2-11. حکایت

«ابوعمر واسطی گفت: در کشتی نشسته بودیم. ناگاه افواج در تراکم افتاد و امواج دریا در تلاطم؛ بختیان آبکش سحاب، مهار پاره کردند و صافیات جیاد باد، از سداد کناره...» (خوافی، 1389: 153-154)

این حکایت در منابع فارسی و عربی بیان شده است: «أبی عمرَانَ الوَاسِطِیَّ قَالَ: انْكَسَرَتْ السَّفِینَةُ...» (خادمی، 1348: 205/1) و (نک: قشیری، بی‌تا: 536/2)

«آورده‌اند که ابوعمر واسطی از راه دریا...» (حبله رودی، 1390: 362-363)، (نک: پندپیران، 1357: 81-82) و (نک: منتخب رونق المجالس و بستان العارفین، 1354: 253-254)

2-12. حکایت

«احمد ابراهیم گفت: به دجله رسیدیم، کشتی نبود. بشر حافی پای بر روی آب نهاد و چون باد بگذشت، من حیران شدم. چون بدان طرف آمدم، در قدم وی افتادم. گفت: با کسی مگوی که به مرتبه خسی‌ام!» (خوافی، 1389: 154)

«قَالَ أَحْمَدُ بْنُ الْهَيْثَمِ الْمُتَطِيبِ قَالَ لِي بَشْرُ الْحَافِي ... : فَلَمْ أَتَكَلِّمْ بِهِذًا حَتَّى مَاتَ.»
(قشیری، بی تا: 545/2)

2-13. حکایت

«بزرگی گفته است که درویشی به من اشارت کرد که بیا مرده‌ای بشوی. روان شدم، در خانه رفت و سر بنهاد. پیش‌تر رفتم، مرده بود. در حالی که او را می‌شستم، خلال محاسن فراموش کردم. دست من بگرفت و در میان محاسن خود در کشید! هاتفی آواز داد که بنده ما را هرگز ادبی فوت نشده!» (خوافی، 1389: 154)

در منابع عربی و فارسی این حکایت ذکر شده است: «سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ نَصِيرٍ ...» (خطیب بغدادی، 1417: 397/14)، (قشیری، بی تا: 473/2)، (ابن عساکر، 1415: 53/66) و (ابن الملکن، 1415: 212)

«و هم بکیر گوید ...» (جامی، 1373: 186)، (نک: هجویری، 1336: 377) و (نک: سهروردی، 1363: 138)

3. ریاضت و احوال فقر

3-1. حکایت

«در عرب عادت بود که هر که طعام نیافتی، به هر روزی سنگی بر شکم بستی و بسیاری آن بودی که پیغمبر به سنگ بر شکم بسته بودی از آن که سه روز طعام نخوردی.»
(خوافی، 1389: 199-200)

این حکایت با تفاوتی اندک به پیامبر (ص) منسوب شده است: «أَصَابَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جُوعٌ يَوْمًا فَعَمِدَ إِلَى حَجَرٍ فَوَضَعَهُ عَلَى بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ أَلَا رَبُّ نَفْسٍ طَاعِمَةٌ نَاعِمَةٌ فِي الدُّنْيَا جَائِعَةٌ عَارِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» (رواسی، 1404: 349)، (کوفی، 1406: 394/2)، (ابن حمدون، 1417: 79/8)، (ابن جوزی، 1421: 77/1)، (منذری، 1417: 101/3)، (نوی، 1419: 183)، (ابن کثیر، 1407: 298/6)، (ابشیهی، 1419: 29)، (خادمی حنفی، 1348: 101/4)، (رافعی، 1421: 44/2) و (سلمان، 1424: 277/2)

3-2. حکایت

«به نقل معلوم است که حکمای هند را عمر درازتر است و حکمت زیادت و سبب آن، کم خوردن است که یکی از ایشان جز به قدر بادام مغزی طعام نمی خورد و در هر سه روز، آن مقدار طعام نیز به کار می برند.» (خوافی، 1389: 200)

«قيل لحاتم الأصم: بم رزقت الحكمة؟...» (توحیدی، 1424: 335/1)

«قال لقمان: إذا امتلأت المعدة نامت الفكرة، وخرست الحكمة، وقعدت الأعضاء عن العبادة.» (همان: 340/1)

پیامبر اکرم (ص) نیز یکی از عوامل زیادت علم و حکمت را گرسنگی می داند. (احسائی، 1405: 22/4)

3-3. حکایت

«شنیده ام که افلاطون چهارصد سال در خلوت نشست و هر روز به اندازه یک درم طعام می خورد. بدین ریاضت، عقود فلک را حل کردی...» (خوافی، 1389: 201)

در کتاب ربیع الأبرار و نصوص الأخیار به مضمون این حکایت اشاره شده است: «قال رجل لأفلاطون... شربته فی عمری کله.» (زمخشری، 1412: 23/4)

3-4. حکایت

«آورده اند که لقمان حکیم با پسر در کاروانی بودند، چون نزدیک شهری رسیدند، کاروان به شهر رفتند. لقمان توقف کرد. پسر گفت: «چرا موافقت نمی کنی؟ همه روز ریاضت کشیده ایم به امید آن که چون به آبادانی رسیدیم، راحتی بینیم...» (خوافی، 1389: 202)

«آورده اند که لقمان حکیم با پسرش اختیار سفری کرد...» (حبله رودی، 1390: 707-712)

3-5. حکایت

«شقیق بلخی گفت- رحمه الله علیه - که درویشان سه چیز اختیار کرده اند توانگران سه، اما آنچه اختیار درویشان است راحت نفس است و فراغت دل و آسانی حساب و اما آنچه اختیار توانگران است، مشقت نفس است و مشغولی دل و سختی حساب...» (خوافی، 1389: 206-207)

در طبقات الأولیاء به این حکایت اشاره شده است: «قال ابراهیم بن بشار خادمه...» (ابن الملن، 1415: 8)

در روایات دیگری مضمون این حکایت از سخنان ابراهیم بن ادهم خطاب به شقیق بلخی است: (اصبهانی، 1394: 369/7)، (ابن عساکر، 1415: 295/6)، (سلفی اصبهانی، 1425: 333/2) و (مزی، 1400: 33/2)

3-6. حکایت

«بشر حافی گفت - رحمه الله علیه - که اگر گرسنگی متاعی باشد که در بازار بفروشند، عارف را نشاید که غیر آن خرد...» (خوافی، 1389: 209)

این حکایت در منابع فارسی دیده شده است: «یحیی بن معاذ گفت: اگر گرسنگی در بازار فروشند...» (سهرودی، 1363: 138)

3-7. حکایت

«آورده‌اند که سفیان ثوری و حبیب اعجمی به نزدیک رابعه رفتند. وحوش و طیور دیدند که گرد صومعه رابعه نشسته بودند. همین که ایشان را بدیدند، برمیدند. پرسیدند که به چه موجب از ما برمیدند و به تو الفت گرفت؟ ...» (خوافی، 1389: 209)

«نقل است که یک روز رابعه به کوه رفته بود...» (عطارنیشابوری، 1379: 133)

3-8. حکایت

«حجه الاسلام غزالی گفته است که هفتاد صدیق اتفاق کرده‌اند بر این معنی که غفلت از خواب است و آب از طعام ...» (مجدخوافی، 1389: 211)

«قال بعض الحكماء: من كثر أكله كثر ...» (اقفهسی، 1407: 25/1) و (خادمی حنفی، 1348: 94/4، با کمی اختلاف)

3-9. حکایت

«در مقامات تصوّف آمده که اگر البتّه در گرسنگی طاقت نیارد، باید که دو دانگ شکم را از اطعام پر کنند و دو دانگ از آب و دو دانگ از برای نفس زدن رها کنند.» (مجدخوافی، 1389: 213)

در منابع عربی مضمون این حکایت به پیامبر اکرم (ص) منسوب شده است: «وقال صلى الله عليه و سلم ما ملأ ابن آدم وعاء شراً ...» (مکی، 1426: 300/2)، (غزالی، بی تا: 81/3)، (کنانی، بی تا: 37)، (ابن حاج، 1401: 223/1)، (اقفهسی، 1407: 25)، و (ابن مفلح، 1423: 85/2)

نتیجه‌گیری

با تامل در کتاب روضه خلد معلوم می‌گردد که مجد خوافی بر مبانی نظری و اصول زهد و تصوف، وقوفی کامل داشته است. حکایاتی که از منابع معتبر صوفیه نقل کرده موید این ادعاست. از آنجا که منابع معتبر و دست اول تصوف، به زبان عربی نوشته شده است، غالب حکایات صوفیانه این کتاب برگرفته از متون عربی است. در این مقاله منابع متعددی برای سی و یک حکایت از حکایات صوفیانه روضه خلد را معرفی کرده‌ایم.

پی‌نوشت

1- چنان که در گلستان سعدی خوانده‌ایم، گلستان بنا به درخواست دوستی نوشته شده است؛ کسی که در کجاوه، انیس و در حجره، جلیس سعدی بوده است، به رسم قدیم از در درآمده و چندان که بساط مداعبت گسترده است، سعدی را خاموش یافته؛ لیکن با ابرام و اصرار سعدی را به سخن واداشته و منجر به نگارش کتاب گلستان شده است. همان طوری که در فوق بیان شد این داستان در نگارش روضه خلد نیز تکرار می‌شود. (نک: سعدی، 1371: 23-25)

2- برای ترجمه فارسی این حکایت در کشکول شیخ بهایی نک: (شیخ‌بهایی، 1381: 368)

3- اشاره به دوبیت از بوستان: شنیدم که در روزگار قدیم/شدی سنگ در دست ابدال سیم* ... (سعدی، 1382: 258)

4- نوربخش از نویسندگان معاصر این داستان را در کتاب «پیران‌بلخ» (نوربخش، 1380: 134)؛ نقل کرده، این نویسنده به برخی دیگر از حکایات این مقاله اشاره کرده برای نمونه حکایت (2-3) (نوربخش، 1379: 84 و 108) و حکایت (3-4) (نوربخش، 1379: 30)؛ انصاری از دیگر نویسندگان معاصر است که به این حکایت (2-1) در کتاب «تاج العارفین جنید بغدادی» (انصاری، 1390: 168)؛ اشاره کرده است.

کتاب نامه

- انصاری، مسعود. 1390: *تاج العارفین جنید بغدادی*. چاپ اول. تهران: انتشارات تهران.
- انصاری، خواجه عبدالله. 1368: *مناجات نامه*. تصحیح سبز علی علی پناه. چاپ اول. تهران: انتشارات فروغی.
- جامی، عبدالرحمن. 1373: *نفحات الانس من حضرات القدس*. مقدمه تصحیح و تعلیق محمود عابدی. چاپ دوم تهران: انتشارات اطلاعات.
- حبله رودی، محمد علی. 1390: *جامع التمثیل*. مصحح حسن ذوالفقاری. با همکاری زهرا غلامی. تهران: معین.
- خانقاهی، ابونصر طاهر بن محمد. 1347: *گزیده در اخلاق و تصوف*. به اهتمام ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- خزائلی، محمد. 1352: *چگونگی داستان پردازی در گلستان و بوستان*. مجموعه سخنرانی‌های دومین کنگره تحقیقات ایرانی. به کوشش حمید زرین کوب. مشهد: دانشگاه مشهد.
- خوافی، مجد. 1389: *روضه خلد*. مقدمه. تصحیح و تعلیق عباسعلی وفایی. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.
- رومی، احمد. 1354: *دقایق الحقایق*. به اهتمام محمدرضا نائینی و محمد شیروانی. تهران: چاپ چاپخانه زر. شورای عالی فرهنگ و هنر مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین. 1387: *ارزش میراث صوفیه*. چاپ نهم. تهران: امیرکبیر.
- زنگنه قاسم آبادی، ابراهیم. 1370: *تاریخ و رجال شرق خراسان*. مشهد: خاطره.
- سعدی، مصلح بن عبدالله. 1371: *گلستان*. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ هفتم. تهران: ناشر کتابفروشی صفی علیشاه.
- _____، _____، 1382: *بوستان*. مقدمه مهدی معینیان. چاپ چهارم. تهران: گنجینه.
- سهروردی، ضیاءالدین ابوالنجیب. 1363: *آداب المریدین*. ترجمان عمر بن محمد بن احمد شیرکان. با تصحیحات و استدراکات نجیب مایل هروی. چاپ اول. تهران: انتشارات مولی.

150 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

- شیخ بهایی، بهاءالدین محمد عاملی. 1381. *کشکول*. ترجمه بهمن رازانی. چاپ بیست و یکم. تهران: اهل قلم.
- طوسی، خواجه نصیرالدین. 1339. *خلاق محتشمی*. با دیباچه و تصحیح محمد تقی دانش پژوه. انتشارات موسسه و وعظ تبلیغات اسلامی.
- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین. 1379. *تذکره الاولیاء*. به تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون، بازنگاری متن ترجمه مقدمه‌ها و تنظیم فهرست‌ها از ع. روح بخشان. چاپ اول. تهران: اساطیر.
- _____ . 1356. *مصیبت‌نامه*. باهتمام و تصحیح نورانی وصال. چاپ دوم. تهران: کتابفروشی زوآر.
- عوفی، سدیدالدین محمد. بی تا. *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*. بخش دوم. به تصحیح محمد معین. تهران: دانشگاه تهران.
- ناشناخته، 1354. *منتخب رونق المجالس و بستان العارفین و تحفه المریدین*. براساس نسخه مورخ 543 هجری. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ناشناخته، 1357. *پندپیران*. به تصحیح جلال متینی. تهران: انتشارات بنیاد و فرهنگ ایران. نوربخش، جواد. 1379. *جنید*. چاپ اول. تهران: یلدا قلم.
- _____ . 1380. *پیران بلخ*. چاپ اول. تهران: یلدا قلم.
- نیکلسون، رینولد آلن. 1379. *تصحیح و تحشیه تذکره الاولیاء*. بازنگاری متن ترجمه مقدمه‌ها و تنظیم فهرست‌ها از ع. روح بخشان. چاپ اول. تهران: اساطیر.
- هجویری، ابو الحسن علی بن عثمان. 1336. *کشف المحجوب*. از روی متن تصحیح شده والنتین ژوکوفسکی. ترجمه مقدمه مفصل روسی به فارسی با تحقیقات نوین راجع به مصنف. بحث درباره تصوف ایرانی. وانضمام فهرست‌ها محمد عباسی. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- وراوینی، سعدالدین. 1376. *مرزبان نامه*. با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن. چاپ سوم. تهران: انتشارات اساطیر.

منابع عربی و فارسی چهل حکایت از حکایات صوفیه 151

وفایی، عباسعلی. 1389. *مقدمه تصحیح و تعلیق بر روضه خلد*. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.

منابع عربی

الآبی، أبو سعد منصور بن الحسین. 1424 هـ. *نثر الدر*. تحقیق خالد عبد الغنی محفوظ. الطبعة الأولى. بیروت: دار الکتب العلمیه.

الأبشیهی، شهاب الدین محمد بن أحمد بن منصور أبو الفتح. 1419 هـ. *المستطرف فی کل فن مستطرف*. الطبعة الأولى. بیروت: عالم الکتب.

ابن تغری بردی، یوسف. *بلاتاریخ النجوم الزاهره فی ملوک مصر والقاهره*. مصر: وزاره الثقافه والإرشاد القومي، دارالکتب.

ابن الأثیر، عز الدین. 1417 هـ. *الکامل فی التاریخ*. تحقیق عمر عبد السلام تدمری. الطبعة الأولى. بیروت: دار الکتب العربی.

ابن الجوزی، جمال الدین أبو الفرج. 1421 هـ. *صفه الصفوه*. المحقق أحمد بن علی. القاهره: دار الحدیث.

_____. 1412 هـ. *المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک*. المحقق محمد عبد القادر عطا. بیروت: دار الکتب العلمیه.

_____. 1425 هـ. *بجر الدموع*. المحقق جمال محمود مصطفی. الطبعة الأولى. الناشر دار الفجر للتراث.

ابن الحاج، أبو عبد الله محمد بن محمد بن محمد العبدری الفاسی المالکی. 1401 هـ. *المدخل*. الناشر دار التراث.

ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علی. 1417 هـ. *التذکره الحمدونیة*. الطبعة الأولى. بیروت: دارصادر.

ابن الخراط، عبد الحق بن عبد الرحمن بن عبد الله بن الحسين بن سعيد إبراهيم الأزدي. 1406 هـ. *العاقبه فی ذکر الموت*. المحقق خضر محمد خضر. الطبعة الأولى. الكويت: مكتبة دار الأقصى.

- ابن عساکر، أبو القاسم علی بن الحسن بن هبه الله. 1415 هـ. **تاریخ دمشق**. المحقق عمرو بن غرامه العمروی. الناشر دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
- ابن کثیر، إسماعیل بن عمر. 1407 هـ. **البدایه والنهایه**. الناشر دار الفكر.
- ابن مفلح، شمس الدین أبو عبد الله محمد. **بلا تاریخ الآداب الشرعیه والمنح المرعیه**. الناشر عالم الكتب.
- ابن منظور، محمد بن مکرم بن علی. أبو الفضل. جمال الدین الانصاری الرویفعی الإفريقي. 1402 هـ. **مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر**، المحقق روحیه النحاس. ریاض عبد الحمید مراد. محمد مطیع. الطبعة الأولى. دار النشر دار الفكر للطباعة والتوزيع.
- ابن الملقن، سراج الدین أبو حفص. 1415 هـ. **طبقات الأولیاء**. تحقیق نور الدین شریبه. الطبعة الثانية. القاهره. مکتبه الخانجی.
- احسائی، ابن ابی جمهور. 1405 هـ. **عوالی الآلی**. قم: انتشارات سید الشهداء ع.
- أسامه بن منقذ، أبو المظفر مؤید الدوله مجد الدین أسامه بن مرشد. 1407 هـ. **لباب الآداب**. المحقق أحمد محمد شاکر. الطبعة الثانية. القاهره: مکتبه السنه.
- الأصبهانی، أبو نعیم. 1394 هـ. **حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء**. مصر: السعاده.
- الأصبهانی، إسماعیل بن محمد. **بلا تاریخ سیر السلف الصالحین**. تحقیق د. کرم بن حلمی بن فرحات بن أحمد. ریاض: دار رایه للنشر والتوزيع.
- الأقفهسی، شهاب الدین. 1407 هـ. **آداب الأکل**. تحقیق عبد الغفار سلیمان البنداری. أبو هاجر محمد السعید بن بسیونی زغلول. الطبعة الثانية. بیروت: دار الكتب العلمیه.
- الأماسی، ابن قاسم. 1423 هـ. **هروض الأخیار المنتخب من ربیع الأبرار**. الطبعة الأولى. حلب: دار القلم العربی.
- البرقوقی، عبد الرحمن. 1424 هـ. **الذخائر والعقربیات**. مصر: مکتبه الثقافه الدینیة.
- التوحیدی، ابو حیان. 1424 هـ. **الإمتاع والمؤانسه**. تحقیق محمد حسن محمد حسن إسماعیل. الطبعة الأولى. بیروت: دار الكتب العلمیه.
- _____، _____ . 1408 هـ. **البصائر والذخائر**. المحقق د/ وداد القاضی. الطبعة الأولى. بیروت: دار صادر.

منابع عربی و فارسی چهل حکایت از حکایات صوفیه 153

الخادمی، أبو سعید. 1348هـ. *بريقه محمودیه فی شرح طريقه محمدیه وشریعه نبویه فی سیره أحمدیه*. الناشر مطبعة الحلبي.

الخطيب البغدادي، أبو بكر أحمد بن علي. 1417هـ. *تاريخ بغداد وذيوله*. دراسه و تحقيق مصطفى عبد القادر عطا. بيروت: دار الكتب العلمية.

الخلدي، أبو محمد جعفر بن محمد بن نصير بن قاسم البغدادي. 1409هـ. *الفوائد والزهد والرفائق والمرائي*. تحقيق مجدى فتحى السيد. الطبعة الأولى. طنطا - مصر: دار الصحابه للتراث للنشر والتحقيق والتوزيع.

الخوارزمي، أبي بكر. 1418هـ. *مفيد العلوم ومبید الهموم*. بيروت: المكتبة العنصرية. الديميري، محمد بن موسى. 1424هـ. *حياه الحيوان الكبرى*. الطبعة الثانية. بيروت: دار الكتب العلمية.

الذهبي، شمس الدين أبو عبد الله. 1427هـ. *سير أعلام النبلاء*. القاهرة: دار الحديث. ———. 1413هـ. *تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام*. المحقق عمر عبد السلام التدمري. بيروت: دار الكتاب العربي.

الرؤاسي، وكيع بن الجراح. 1404هـ. *الزهد لو كيع*. حققه وقدم له وخرج أحاديثه وآثاره عبد الرحمن عبد الجبار الفريوائي. الطبعة الأولى. المدينة المنورة: مكتبة الدار.

الراغب الأصفهاني، الحسين بن محمد. 1420هـ. *محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء*. الطبعة الأولى. بيروت: شركة دار الأرقم بن أبي الأرقم.

الرافعي، مصطفى صادق. 1421هـ. *وحي القلم*. الطبعة الأولى. الناشر دار الكتب العلمية. الزمخشري، جار الله. 1412هـ. *ربيع الأبرار ونصوص الأخيار*. الطبعة الأولى. بيروت: مؤسسه الأعلمی.

السفاري، الحنبلي، محمد بن أحمد بن سالم. 1423هـ. *غذاء الألباب شرح منظومه الآداب*. تحقيق محمد عبد العزيز الخالدي. الطبعة الثانية. بيروت: دار الكتب العلمية.

السلفي الأصبهاني، أبي طاهر أحمد بن محمد بن أحمد. 1425هـ. *الطيوريات*. من أصول أبو الحسين المبارك بن عبد الجبار الصيرفي الطيوري. دراسه و تحقيق دسمان يحيى معالى. عباس صخر الحسن. الطبعة الأولى. الرياض: مكتبة أضواء السلف.

السلمان، عبد العزيز بن محمد بن عبد المحسن. 1424هـ. *موارد الظمآن لدروس الزمان*. خطب وحكم وأحكام وقواعد ومواعظ وأداب وأخلاق حسان. الطبعة الثالثة. طبع على نفقه جماعه من المحبين للخير، الموكل عنهم إبراهيم بن علي العوده.

الصفدي، صلاح الدين خليل بن أيبك بن عبد الله. 1420هـ. *الوافي بالوفيات*. المحقق أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفى. بيروت: دار إحياء التراث.

الطبري، محمد بن جرير. 1387هـ. *تاريخ الطبري تاريخ الرسل والملوك وصله تاريخ الطبري*. الطبعة الثانية. بيروت: دار التراث.

الطرطوشي، أبو بكر محمد بن محمد ابن الوليد الفهري المالكي. 1289هـ. *سراج الملوك*. مصر: من أوائل المطبوعات العربية.

العاملي، بهاء الدين. 1418هـ. *الكشكول*. المحقق محمد عبد الكريم النمري. الطبعة الأولى. بيروت: دار الكتب العلمية.

الغزالي، أبو حامد. *بلاتاريخ إحياء علوم الدين*. بيروت: دار المعرفة.

_____ . 1409هـ. *التبر المسبوك في نصيحة الملوك*. ضبطه وصححه أحمد شمس الدين. الطبعة الأولى. بيروت: دار الكتب العلمية.

القشيري، عبد الكريم بن هوازن بن عبد الملك. *بلاتاريخ الرساله القشيرية*. تحقيق الإمام عبد الحليم محمود. محمود بن الشريف. القاهرة: دار المعارف.

القمي النيسابوري، نظام الدين الحسن بن محمد بن حسين. 1416هـ. *غرائب القرآن و رغائب الفرقان*. المحقق الشيخ زكريا عميرات. الطبعة الأولى. بيروت: دار الكتب العلمية.

الكلاباذي، أبو بكر محمد. *بلاتاريخ التعرف لمذهب أهل التصوف*. بيروت: دار الكتب العلمية.

الكناني، بدر الدين أبو عبد الله. *بلاتاريخ. تذكرو السامع والمتكلم في أدب العالم والمتعلم*. مكتبه مشكاه الإسلاميه.

الكوفي، هناد بن السرى. 1406هـ. *الزهد*. المحقق عبد الرحمن عبد الجبار الفريواي. الطبعة الأولى. الكويت: دار الخلفاء للكتاب الإسلام.

المبرد، محمد بن يزيد بن عبد الأكبر الثمالي الأزدي. أبو العباس. *بلاتاريخ. التعازي*. تقديم و تحقيق إبراهيم محمد حسن الجمل. مراجعه محمود سالم. مصر: نهضة للطباعة والنشر والتوزيع.

- المحامی، اشرف محمد إسماعیل. 1996م. *العودة نحو الساعة*. الطبعة الأولى.
- المزى، يوسف بن الزكى عبدالرحمن أبو الحجاج. 1400هـ. *تهذيب الكمال*. تحقيق د. بشار عواد معروف. الطبعة الأولى، بيروت: مؤسسه الرساله.
- المعافى، أبو الفرج المعافى بن زكريا بن يحيى الجريرى النهروانى. 1426 هـ. *الجلس الصالح الكافى والأنيس الناصح الشافى*. المحقق عبد الكريم سامى الجندى. الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلميه.
- المكى، أبو طالب. 1426هـ. *قوت القلوب فى معامله المحبوب ووصف طريق المرید إلى مقام التوحيد*. المحقق د. عاصم إبراهيم الكيالى. الطبعة الثانيه، بيروت: دار الكتب العلميه.
- المنبجى، محمد بن محمد بن محمد بن محمد. شمس الدين. 1426 هـ. *تسليه أهل المصائب*. الطبعة الثانيه، بيروت: دار الكتب العلميه.
- المنذرى، عبد العظيم بن عبد القوى. بلا تاريخ. *الترغيب والترهيب من الحديث الشريف*. المحقق إبراهيم شمس الدين. الطبعة الأولى. بيروت: دار الكتب العلميه.
- النووى، أبو زكريا محيى الدين يحيى بن شر. 1419هـ. *رياض الصالحين*. المحقق شعيب الأرناؤوط. الطبعة الثالثه. بيروت: مؤسسه الرساله.
- النويرى، شهاب الدين. 1423هـ. *نهاية الأرب فى فنون الأدب*. الطبعة الأولى، القاهره: دار الكتب والوثائق القوميه.
- اليافعى، أبو محمد عفيف الدين عبد الله. 1417هـ. *مرآة الجنان وعبره اليقظان فى معرفه ما يعتبر من حوادث الزمان*. وضع حواشيه خليل المنصور. الطبعة الأولى. بيروت: دار الكتب العلميه.